

تبارسازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ تردیدها و تشکیک‌ها^۱

امامعلی شعبانی*

چکیده

تبارسازی یکی از سیاست‌های محوری حکومت‌ها در طول تاریخ ایران - به‌ویژه در سده‌های میانه - بود که خود در راستای مشروعیت‌سازی، پیشبرد اهداف سیاسی، فرار از تحقیر، موازنه تباری و رسوخ روحیه باستان‌گرایی صورت می‌پذیرفته است. لیکن به‌رغم تداوم این مقوله در تمام این سده‌ها و پیگیری مجدانه حکومت‌ها، همواره تردیدهای جدی نسبت به آن در منابع تاریخی به ثبت رسیده و یا در مرحله اعتبارسنجی، به دیده شک و تردید نگریسته شده است. نوشتار پیش رو به روش تحلیلی و در پی پاسخ به این سؤال محوری که چه انتقاداتی نسبت به تبار حکومت‌ها در سده‌های میانه مطرح بوده، دریافت است که شرایط تاریخ‌نگاری ایرانی، تضادها و یا شکاف تاریخی، خوداعتزافی حاکمان و یا نظریه‌پردازان حکومتی، کاربردهای سیاسی سیاست تبارسازی و از همه مهم‌تر طرح مقوله نسب، در مقطع خاصی از عمر حکومت‌ها و در نهایت تأکید برخی از اندیشمندان سیاسی این دوره بر ارزش «حسب» و نه «نسب» به عنوان معیار فضیلت، بر این فرضیه، مهر تأیید می‌زند که نسب‌های موجود از حکومت‌ها در منابع تاریخی، در حقیقت یک تظاهر و جعل تاریخی است؛ با واقعیت‌های تاریخی منطبق نبوده و صرفاً در راستای پیشبرد منافع سیاسی صورت پذیرفته است. واژه‌های کلیدی: تبارسازی، جعل نسب، تردیدها، تاریخ میانه ایران، دودمان‌ها (خاندان‌های) حکومتگر.

۱. مستخرج از طرح پژوهشی شماره ۹۲/۴۶ معاونت پژوهشی دانشگاه اراک.

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه اراک. ایمیل: (shabani.2009@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۹۳/۰۱/۱۸ - تاریخ تأیید: ۹۳/۰۴/۱۸

مقدمه

«نسب سازی» یا «تبارسازی» از مباحث مهم سیاسی در سده‌های میانه تاریخ ایران به شمار می‌رود که خود به فهم ما از تاریخ این دوره مدد می‌رساند. بی‌تردید یکی از سیاست‌های مورد تعقیب حکومت‌های این دوره و البته تحت تاثیر نگرش‌های اجتماعی و فرهنگ سیاسی روز، تبارسازی و در راستای تامین منافع سیاسی بود.^۱ بحث اصلی این است، به رغم این که سیاست تبارسازی با ابزارهای تبلیغی متعدد و متنوعی صورت می‌پذیرفت و توفیقی - هر چند مقطعی - را با توجه به اثرگذاری بر اجتماع روز و به انحای مختلف بر جای می‌نهاد، لیکن نه تنها در جامعه ایرانی این دوره نهادینه نمی‌شده و تعمیق نمی‌یافته، بلکه تردیدهای جدی پیرامون آن مطرح می‌شده است. لذا با توجه به مقوله فوق، پرسش اساسی این است که چه دیدگاه انتقادی نسبت به سیاست تبارسازی در سده‌های میانه تاریخ ایران مطرح بوده است؟ همچنین در سطحی دیگر این پرسش مطرح می‌شود که چرا سیاست تبارسازی در جامعه این دوره، تعمیق پیدا نمی‌کرد؟^۲

ادبیات پژوهش نیز حکایت از آن دارد که محدود پژوهش‌های صورت گرفته پیرامون تبار و تبارسازی در تاریخ ایران توسط رحیم لو^۳ و دلریش^۴ صرفاً در پی شناساندن اصل موضوع نسب و چرایی آن در تمام تاریخ ایران و در حد کلیات بوده است. آثار باسورث و کاهن صرفاً به داده‌هایی پراکنده از نسب حکومت‌ها اکتفا کرده‌اند و در نهایت، این که مقاله راقم این سطور نیز دلایل و زمینه‌های سیاست تبارسازی، با تأکید بر سده‌های میانه اسلامی را اگر چه به تفصیل به بحث گذارده،^۵ لیکن رویکرد انتقادی و نیز تردیدها و

۱. رواج این امر در فرهنگ سیاسی ایران به گونه‌ای است که حتی سلسله‌های غیر ایرانی سده‌های میانه از جمله غزنویان و سلجوقیان، نیز بدان تمسک و توسل می‌جستند.

۲. نویسنده در طرح این پرسش‌ها از پژوهش‌های رحیم لو و ناصری راد الهام گرفته است.

۳. یوسف رحیم‌لو، «نگاهی به مساله تبار در خاندانهای پادشاهی ایران»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، ش ۴۳، ۱۳۶۹، ص ۵۹۴-۶۱۱.

۴. بشری دلریش، «تبارگرایی در سلاله‌های ایرانی بعد از اسلام»، فصلنامه هستی، پاییز ۱۳۷۴، ص ۶۵-۴۶.

۵. امامعلی شعبانی و علی زارعی، «نسب و نسب‌سازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ دلایل و زمینه‌ها»، فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی، ۱۳۹۱، س ۴، ش ۱۴، ۱۳۹۱، ص ۵۲-۲۱.

تبارسازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ تردیدها و تشکیک‌ها ۴۹

تشکیک‌های پیرامون موضوع تبارسازی - به‌رغم اهمیت - در هیچ کدام از تحقیقات پیش‌گفته، اساساً مجالی از بحث و بررسی علمی نیافته است. لذا پژوهش پیش‌رو در صدد است با کمک منابع معتبر و روش تحلیلی به کالبدشکافی این موضوع بپردازد. یافته‌های پژوهش، خود ضمن ارائه یک مدل علمی برای تحلیل سیاست تبارسازی، زوایای جدیدی از تاریخ تحولات سیاسی ایران سده‌های میانه اسلامی را خواهد گشود.

نگاه انتقادی به سیاست تبارسازی حکومت‌ها

سیاست جعل نسب همان‌گونه که در منظومه فکری حکومت‌ها و نظریه پردازان پیرامونی‌اشان جایگاه و اهمیت خاصی داشته، به همان میزان با انتقادات و گاهی مخالفت‌های جدی روبه‌رو بوده که خود در متون و منابع تاریخی هم عصر و یا در دوره‌های بعدی به خوبی انعکاس یافته است.^۱ شواهد و قرائن فراوانی وجود دارد تا اثبات کند به‌رغم تفکرات و تصوراتی که پیرامون تبار و نسب و اهمیت و جایگاه آن توسط حکومت‌ها نشر داده می‌شد و یا از سوی خود مردم در شرایط خاصی شکل می‌گرفت، به اعماق و ژرفای جامعه نفوذ نمی‌یافت و اثبات شایستگی ملک‌داری بر اساس تبارمندی، بیشتر در حدود و ثغور کاخ‌ها، مکاتبات دیوانی و محافل رسمی، جاری و ساری بود.^۲ تردیدهای آشکار موجود، لعن و نکوهش و تقبیح و تویب‌ها گواه محکمی از عدم تعمیق این باور مورد تأکید نظام‌های سیاسی این دوره در اذهان عمومی است.

۱. شرایط تاریخ‌نگاری ایرانی

تاریخ‌نگاری ایرانی در سده‌های میانه اسلامی به‌رغم تعدد، تنوع و تکرار محل نقد جدی است. این نقد غالباً به وابستگی مورخان به حکومت‌ها و در نتیجه تعلقات سیاسی‌شان

۱. در این خصوص و در یک نمونه آشکار، می‌توان به اقدام گسترده و هدفمند عباسیان در مقابله با سیاست تبارسازی فاطمیان شیعه مذهب اشاره کرد؛ نک: حسینعلی ممتحن، (۱۳۷۱)، *قرمطیان*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ص ۸۵-۶۷.

۲. نک: مصطفی ناصری راد، *باورهای سیاسی در تاریخ ایران*، به راهنمایی دکتر الهیار خلعتبری، پایان‌نامه دکتری، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۴، ص ۳۲۸.

بازمی‌گردد که خود موجب می‌شد تا در انعکاس واقعیات، با ملاحظاتی روبه‌رو بوده و از سوی دیگر، عامدانه، به ترویج جعلیات حکومتی سوق پیدا کنند. مقایسه تاریخ با تبلیغات سیاسی ممکن است غیرمنصفانه به نظر رسد؛ اما این یک واقعیت انکارناپذیر است که مورخان ایرانی غالباً تحت تاثیر ایدئولوژی‌های حاکم، دارای انگیزه‌های تبلیغی بودند؛ بدین معنا که کارشان با مشروعیت فرمانروایان پیوند داشته و در این راستا سعی بر آن بوده است تا مخاطبان به واسطه تاریخ، با استدلال‌های آنان و به نفع حکومت قانع شوند.^۱ متملقان نسب‌ساز، نیای خاندان‌های حکومتی را برای این که بی‌تباری شاهانه نباشند، به بهرام چوبین‌ها و یا یزدگرد سوم‌ها می‌رساندند و حتی به صاحبان نام‌هایی که در شجره‌نامه‌ها می‌آیند کاری ندارند که خود حکایت از نیات و اهداف واقعی آنان برای برجسته‌سازی اشخاص نهایی است. عجیب‌تر آن که در این شجره‌نامه‌ها، از نام ابراهیم خلیل‌الله و یا آدم ابوالبشر نیز صرف نظر نشده است.^۲

لذا بایستی اعتراف کرد که نوع و شرایط تاریخ‌نگاری ایرانی خود نخستین تردیدها و شبهات را بر پیشینه ثبت شده از خاندان‌های حکومت‌گر در منابع تاریخی وارد می‌سازد. به طور مثال و در یک نمونه آشکار، می‌توان به ابواسحاق صابی (د. ۳۸۴ق) اشاره کرد. گویا وی نخستین فردی بود که برای فرزندان بویه، نسب ساخت و خون‌شان را به خون سلاطین ساسانی و شخص بهرام گور پیوند زد. ظاهراً همین نوشته صابی است که نویسندگان پس از او به عنوان ملاک و معیار قرار داده‌اند.^۳ این مورخ دیلمی که محنت زندان را آزمود،^۴ در همان زندان، خود را مجبور دید که برای رهایی از بند عضدالدوله

۱. جولی اسکات میثمی، (۱۳۹۱)، *تاریخ‌نگاری فارسی*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: ماهی، ص ۳۶۴، ۳۶۲، ۳۵۴.

۲. نک: پرویز رجبی، (۱۳۸۵)، *سده‌های گمشده*، ج ۳، تهران: پژواک کیوان، ص ۱۲۷. به طور مثال ابن الطقطقی در ذکر نسب آل بویه، (۱۳۶۰)، *تاریخ فخری*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۳۷۸.

۳. علی اصغر فقیهی، (۱۳۶۵)، *آل بویه و اوضاع زمان ایشان*، تهران: صبا، ص ۸۵.

۴. عضدالدوله از صابی خواسته بود تا در تاریخ بویه و به خصوص پیشرفت‌های زمان او کتابی بنویسد. لیکن سخن چینان به او خبر دادند که یکی از دوستان صابی بر او وارد شده و از او پرسیده بود که چه

تبارسازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ تردیدها و تشکیک‌ها ۵۱

(۳۳۸-۳۷۲ق) و بر خلاف حقیقت، تاریخ بنویسد.^۱ یعنی در حقیقت بویهیان با الزام کسانی که به شناخت تاریخ و انساب مشهور بودند، نسب خود را به ساسانیان رساندند که این امر خود از سیاست تبارسازی آنان در راستای تحکیم قدرت پرده برمی‌دارد. وابستگی به قدرت و در نتیجه همسو ساختن قلم با منافع، مقاصد و مطامع حکومتی حتی بر نوع تاریخ‌نگاری دانشمند شهیری چون ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ق) نیز تاثیر گذاشته است. در صحت این ادعا آن که صاحب آثار الباقیه به‌رغم این که بر پیشینه بویهیان می‌تازد - و حتی شبهه عرب نژاد بودن آنان را مطرح می‌سازد -^۲ و باور غالب او آن است که نسب‌های پادشاهان و امرای بزرگ ساختگی است؛^۳ لیکن در خصوص پیشینه ولی نعمتان زیاری خود - با ادله‌های ساختگی - دیدگاهی متفاوت و حتی متعارض ابراز می‌دارد. وی از آنجایی که مدتی در خدمت سلطان قابوس (۳۶۶-۴۰۳ق)، می‌زیسته و ظاهراً وامدار او بوده است، با قاطعیت چنین ادعا می‌کند که «مانند نسب حضرت امیر... که هیچیک از دوستان او... و هیچیک از مخالفان او... شرف قدیم و مجد اصیل او را از طرفین پدر و مادر انکار نمی‌کند... هیچکس هم منکر نیست که این خانواده سلطنتی با سامانیان از یک طایفه‌اند».^۴

تحلیل محتوای این امر، حکایت از آن دارد که تأکید بیرونی خود از وجود تردیدها و شبهات جدی در اذهان عمومی نسبت به پیشینه زیاریان از یکسو، و در حقیقت دغدغه‌های او و ولی نعمتان زیاری‌اش از دیگر سو، پرده برمی‌دارد. فراموش نکنیم که بیرونی در خدمت

می‌نویسی؟ و او در پاسخ گفت که دروغی چند به هم می‌بافم. عضدالدوله از این سخن در خشم شد و نخست حکم اعدام و سپس حبس او را صادر کرد؛ تعالی، (۱۴۲۰)، *یتیمه الدهر*، ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص ۲۹۱، حکایت مذکور خود گواه آشکاری بر فقدان آزادی عقیده سیاسی و در نتیجه تاریخ‌نگاری پر نقد این دوره از تاریخ ایران است.

۱. زرین کوب، (۱۳۸۱)، *تاریخ در ترازو*، تهران: امیرکبیر، ص ۱۰؛ *تاریخ‌نگاری فارسی*، ص ۳۶۲.
۲. بی‌گمان در این تاختن‌ها شاید نتوان دل بستگی‌ها و پیوندهای بیرونی با حکومت غزنوی و آل زیار - به‌عنوان دو دشمن دائمی و محوری آل بویه - را نادیده گرفت.
۳. نک: بیرونی، (۱۳۵۲)، *آثار الباقیه*، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران: ابن سینا، ص ۶۲-۶۱.
۴. همان، ص ۶۳.

قابوس بوده و نسبت به او ارادتی تام^۱ داشته است و این چرخش سیاسی به دور از انتظار - و حتی غیر اخلاقی او در بعد علمی - از این منظر قابل تفسیر و توجیه است. پیداست که این نیاسازی و تبار شاهانه تراشی، صرفاً در راستای تامین نیازها و ضرورت‌های سیاسی روز صاحبان این حکومت بوده که ولی‌نعمتان او محسوب می‌شدند و بعید است دغدغه در خدمت حقیقت بودن، معیار و مناظ کار در مورخی چون وی - حداقل در این مورد- بوده باشد.^۲

صاحب آثار الباقیه همچنین پیشتر از ذکر نسب آل زیار، عبارت معنادار «دشمنان پیوسته به طعن در انساب و تهمت در اعراض و نسبت بد در کارها می‌کوشند»^۳ را به کار

۱. این ارادت مفرط، از همان نخستین سطور کتاب بیرونی هویداست؛ چنانچه وی ضمن تقدیم کتاب به این سلطان زیاری، در مدح و ستایش او بر اولوهی بودن حکومتش تاکید داشته و عمر طولانی و بقای حکومت برای او آرزو کرده است: «یکی از تدبیرهای لطیف خداوند متعال... این است که هیچگاه جهان از پیشوایی عادل که پناه مردم است تهی نگردد... او را امام عادل برای مردم قرار داد که تا دین حق را یاری کند... خداوند عمر او را دراز کند»؛ همان، ص ۳۳-۳۴؛ البته در این خصوص ذکر نکته‌ای ضروری به نظر می‌رسد و آن این که اگر چه قابوس چهره‌ای نسبتاً مثبت و درخشان از خود در منابع تاریخی به یادگار نهاده است. (نک: اقبال آشتیانی، (۱۳۸۲)، «شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری»، مجموعه مقالات، تهران: دنیای کتاب، ص ۲۵۳-۲۴۰)؛ لیکن استفاده از واژه‌ها و مبالغه‌ای فراتر از ویژگی‌های او می‌تواند تردید جدی را نسبت به ویژگی رعایت «عدالت» - به عنوان پیش شرط تاریخ نویسی- حتی در دانشمندی چون بیرونی را در برخی از قضاوت‌هایش به نمایش بگذارد. حقیقت آن است که او به رغم این که بارها خود را خادم علم معرفی کرده، (نک: یونس کرامتی، (۱۳۸۳)، «ابوریحان بیرونی»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳، ص ۳۹۱)، به دور از تاریخ‌نگاری پر نقد ایرانی نبوده و در این راه می‌بایست هم‌صنفان خود از جمله صابی را که خود به او منتقد بود و به دروغ‌گویی متهمش می‌ساخت، معذور بدارد. (نک: آثار الباقیه، ص ۶۱).

۲. نک: سده‌های گمشده، ج ۳، ص ۸۲؛ البته خوداعترافی او در خصوص نگاه جانبدارانه مورخان نسبت به ولی‌نعمتان شان در صفحات بعدی آثار الباقیه، جای تحسین دارد: «من این انساب را ذکر کردم تا بفهمانم که مردم تا چه اندازه درباره کسی که دوست دارند تعصب می‌ورزند و با شخصی که بد هستند تا چه حد بغض و کینه دارند»؛ آثار الباقیه، ص ۶۴. عبارت او شاید بتواند چنین برداشتی را در مخاطب ایجاد نماید که بیرونی از سر شرایط و اضطرار و برخلاف میل باطنی خود چنین از تبار زیاریان داد سخن داده و بدین وسیله در حقیقت خواسته است تا مطالب پیشین خود را به نحوی تکذیب نماید.

۳. آثار الباقیه، ص ۶۱.

تبارسازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ تردیدها و تشکیک‌ها ۵۳

می‌برد. به نظر می‌رسد روی سخنش با کسانی بوده است که در نسب ولی نعمتان او تردید می‌کرده و شبهه می‌انداختند که البته خود از روح زمانه و تردیدهای جدی در اذهان عمومی نسبت به تبار موهوم صاحبان قدرت خبر دارد. لذا بی‌علت نیست که وی در چند صفحه ی بعد، ضمن ابراز شیفتگی نسبت به مخدوم خود، بر تبار ممتاز و برگزیده او تأکید دارد؛ چنانچه می‌آورد: «خداوند سلطنت مغرب و مشرق را برای مخدوم ما در افق عالم برگزیناد چنانکه شرافت خاندان را برای او از دو طرف پدر و مادر برگزید».^۱

بی‌تردید در این نوع نگرش بیرونی، انگیزه‌ها و اغراض سیاسی بی‌تاثیر نبوده است. لیکن جای تعجب است که وی به رغم این که در صحت نسب قابوس و اصالت تباری به اسپهبدان مازندران و در نهایت هم نژادی با اکاسره، به انحاء مختلف پافشاری و تمام‌قد از آنان دفاع می‌کند؛ لیکن نسب بویه‌یان را مردود می‌شمارد. احتمالاً قصدش از این اهانت، ایجاد شک و تردید در نسب آل بویه و در حقیقت خشنود ساختن قابوس بوده است که او و پدرش دشمنی‌های دیرینی با آنان داشته‌اند.^۲ صاحب آثار الباقیه، همچنین در یک اقدام جانبدارانه، ضمن ستایش امیران سامانی و خوارزمشاهیان قدیم، سلسله نسبشان را نیز از تبار ساسانیان دانسته و در درستی این انتساب اصرار می‌ورزد.^۳ در فلسفه‌ی این اقدام او، بی‌تردید نمی‌توان به خدمت او در نزد مامونیان خوارزم و بهره‌مندی از حمایت‌های آنان اشاره نکرد.^۴ همچنین در خصوص سامانیان، وی اگر چه در دربار آنان نزیسته، لیکن علم دوستی و مردم‌داری آنان - در کنار حمایتشان از ولی‌نعمت فراری او قابوس و پذیرایی هیجده ساله از او - محتملاً در این حمایت بی‌تاثیر نبوده‌است. ضمناً در یک استدلال دیگر و از آنجایی که زیاریان را با دهقانان خوشنام سامانی از یک نژاد مشترک دانسته، شاید بدین ترفند خواسته است هر گونه شبهه‌ای را پیرامون تبار ولی نعمتان زیاری خود از اذهان بزداید و از سوی دیگر بر اعتبار خاندان زیاری، با این گره زدن‌های تباری بیفزاید.

۱. همان، ص ۶۳.

۲. نک: ادوارد براون، (۱۳۷۳)، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه فتح الله مجتبیایی، تهران: مروارید، ص ۱۳۰.

۳. نک: آثار الباقیه، ص ۶۳.

۴. نک: بیرونی، (بی تا)، التفهیم، به کوشش جلال الدین همایی، تهران: انجمن آثار ملی، ص ۳۶-۳۷؛ یاقوت حموی، (۱۹۹۳)، معجم الادباء، ج ۵، بیروت: دارالغرب الاسلامیه، ص ۲۳۳۴.

چنانچه بیشتر اشاره شد نوشته قابوسنامه منبع دیگری از نخستین اطلاعات ما از نسب آل زیار است که البته بایستی به دیده تردید بدان نگریست. علت این امر نیز در این نکته نهفته است که عنصرالمعالی از شاهزادگان زیاری محسوب می‌شده که حتی خود و فرزندش گیلانشاه، بر بخش‌هایی از قلمرو زیاری حکومت هر چند محلی داشته‌اند؛^۱ بنابراین قاعدتاً می‌بایست نسبت به مطالبی که او در خصوص زیاریان و به نفع آنان بیان داشته، جانب احتیاط را رعایت کرد. تاریخ تالیف کتاب وی نیز بر این شبهه بیشتر دامن می‌زند، زیرا نوشته او به اواسط قرن پنجم باز می‌گردد که خود طرح مباحثی در خصوص نسب آنان را در شرایط ضعف و زوال، از منظر سیاسی و کسب محبوبیت عمومی قابل توجیه می‌سازد.^۲

۲. جعل در مقطعی خاص

مطالعه و بررسی در منابع تاریخی، بیانگر این واقعیت است که طرح مقوله «نسب» و در پی آن تعقیب سیاست تبارسازی، معمولاً از یک مقطع خاصی از تاریخ حکومت‌ها، خود را نشان داده است. این نکته در حقیقت می‌تواند اثبات این ادعا باشد که شکل‌گیری «بحران‌های مشروعیتی» به عنوان چالش و دغدغه حکومتی، یک مساله مهم سیاسی روز بود که می‌بایست برای آن چاره‌اندیشی شود. یعنی اساس و پایه‌ای که تا آن موقع سبب قوام و دوام حکومت بوده، دیگر برای ادامه و حفظ قدرت کارآیی چندانی نداشته و این بار حکومت، نیاز به تعریف جدیدی از نظریه سیاسی برای تداوم مقبولیت در جامعه و در نتیجه حفظ حاکمیت سیاسی دارد. تضعیف و تزلزل مشروعیت مذهبی در نتیجه چالش با کانون مشروعیت بخشی مذهبی، یعنی دستگاه خلافت، و نیز آسیب‌پذیری مشروعیت سیاسی، صاحب‌نظران سیاسی پیرامون حکومت‌ها را وا می‌داشت تا به مرور زمان با ارائه دستورالعمل‌ها و راهکارهای جدید، در صدد رفع معضلات و عناصر بحران‌زای موجود بر آیند؛ تا ضمن تداوم و بقای حیات سیاسی، چهره خشن قدرت با

۱. نک: ظهیرالدین مرعشی، (۱۳۴۵)، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تصحیح محمد حسین تسبیحی، تهران: شرق، ص ۱۶۱؛ خواندمیر، (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب‌السییر، ج ۲، تهران: خیام، ص ۴۴۲-۴۴۳.
 ۲. نک: عنصرالمعالی، (۱۳۸۳)، قابوس‌نامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۱۶-۱۷ مقدمه.

تبارسازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ تردیدها و تشکیک‌ها ۵۵

بهره‌گیری از الگوهای مشروعیتی توجیه پذیر شود. لذا تمسک به مقوله نسب و تبار که خود می‌توانست به مشروعیت ملی منتهی شود، در دستور کار حکومت‌ها قرار گرفت^۱ که البته می‌تواند به عنوان یکی از ابزارهای اعتبارسنجی و در نهایت تردید و تشکیک در صحت تبارهای تبلیغی مورد بهره برداری قرار گیرد.

به‌عنوان نمونه می‌توان به طرح و البته جعل نسب آل بویه از دوره سلطان عضدالدوله اشاره کرد. دعوی آل بویه مبنی بر انتساب به عصر ساسانی و چهره‌های برجسته آن، از دوره این سلطان بویه - ظاهراً بر حسب ضرورت روز و آن هم حدود پنجاه سال بعد از تاسیس این سلسله - انتشار یافت،^۲ و خود بویه و پسرانش چنان ادعایی نداشتند. لذا صحت این انتساب، محل تردید جدی بوده که خود می‌تواند تردیدهای زیادی را در خصوص تبار آنان، قابل توجیه سازد. در هر صورت این قول که بویه در مدت حیات خود نسب خویش را از مردم پنهان می‌داشت،^۳ تکرار افسانه‌ای کهنه است که در توجیه این دعوی‌های تازه در خصوص نسبشان ضرورت پیدا می‌کرد. لذا دعوی انتساب به پادشاهان قدیم در نزد آل بویه قبل از عهد عضدالدوله، به نحو جدی مطرح نشد،^۴ و خاطره‌هایی هم که از زبان رهبران آن نقل شده است، محنت و فاقه خاندان آنها را از حدی که تصور یک نسب شاهانه را در مورد آنها قابل تصدیق سازد، خیلی دشوار نشان می‌دهد.^۵

نوشته بیرونی اگر چه در خصوص تبار ولی نعمتان زیاری او جانبدارانه است، لیکن نقد او در خصوص نسب آل بویه و جعل نسبشان در یک مقطع خاصی از تاریخ آنان نمی‌تواند بی‌راه باشد که خود به ما در تحلیل این امر کمک می‌کند: «دوستان و پیروان با علاقه سخنانی مبنی بر ستایش ممدوحان خود جعل می‌نمایند و نژاد بلندی برای آنان می‌سازند. دربار آل بویه هم چنین کاری را کردند... قبل از انتقال سلطنت به آل بویه، چنین نسبی

۱. نک: «تبارگرایی در سلاله‌های ایرانی»، ص ۵۵.

۲. در این خصوص نک: آثار الباقیه، ص ۶۱؛ آل بویه و اوضاع زمان ایشان، ص ۸۵.

۳. اشاره به این عبارت مستوفی که «بویه در مدت حیات خود نسب خویش را از مردم پنهان می‌داشت».

مستوفی، (۱۳۸۷)، تاریخ گزیده، به‌کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ص ۴۰۹.

۴. زرین کوب، (۱۳۷۱)، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر، ص ۴۱۸.

۵. نک: تاریخ فخری، ص ۳۷۹-۳۷۸.

برای ایشان شنیده نشده است.^۱ بدین ترتیب وی نسب آل بویه را به نحوی که ذکر شد مردود و کاملاً جعلی و ساختگی می‌داند.

لذا اگر چه رکن‌الدوله نخستین امیر بویهی بود که مدعی سلطنت شد، لیکن این پسرش عضدالدوله بود که صابی را به تالیف کتاب *التاجی* - و آن هم در حدود سال‌های ۳۶۹ یا ۳۷۰ ق - هدایت کرد^۲ و در آن خواست تا نسب نامه‌ای جعل کند و تبار آنان را به فرمانروای ساسانی، بهرام گور، برساند.^۳ ضمناً وجود نام‌های دو تن از اجداد جعلی او - یعنی شیردل و فناخسرو - در شجره‌ی نسب آل بویه نیز اساساً به خود وی مربوط بوده - فناخسرو نام او و شیردل نام پسرش شرف‌الدوله - و البته بر تردیدهای موجود پیرامون تبار آنان بیش از پیش می‌افزاید.^۴ نتیجه آن که شواهد موجود از فقدان پیشینه‌ای کهن، خیال‌پردازی تباری و در نتیجه مشکوک بودن تبارنامه آنان حکایت دارد.

طرح مقوله تبار در مقطعی خاص از عمر یک حکومت و در نتیجه اثبات جعلی بودن آن در خصوص صفاریان نیز صادق است. منابع تاریخی در خصوص نسب آنان تا قبل از حکومت یعقوب لیث (۲۴۷-۲۶۵ ق)، بالاتفاق ساکت هستند و اطلاعاتی به ما ارائه نمی‌دهند. بعدها شاهد هستیم که در برخی از منابع این دوره و در راس آنان تاریخ نوشته‌های مربوط به سیستان، نسب رویگرزادگان صفاری به ساسانیان و شخص خسرو پرویز رسانده شده است. یعنی تبار ساسانی یعقوب لیث پس از رسیدن به سلطنت و در

۱. آثار الباقیه، ص ۶۲-۶۱.

۲. آن هم تالیف در بغداد که شاید ضرورت این امر از منظر واکنش‌ها نسبت به تحقیر آل عباس نسبت به پیشینه حقیر آل بویه، دو چندان بوده است.

۳. نکته جالب و در عین حال تایید کننده آن که مضمون بهرام گور از این دوره، در نقوش برجسته فلزی عصر آل بویه مشاهده می‌شود. ضمناً کلمه «شیر» که در نام‌های پنج تن از اجداد عضدالدوله دیده می‌شود، نمودگار سلطنت ساسانی و در سنت ادبی به نیای مشهور جعلی او، یعنی بهرام گور مربوط می‌شود. نک: جوئل کرمر، (۱۳۷۵)، *احیای فرهنگی در عهد آل بویه*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: نشر دانشگاهی، ص ۸۴-۸۳.

۴. *احیای فرهنگی در عهد آل بویه*، ص ۸۴-۸۳؛ ریچارد فرای، (۱۳۸۷)، «سامانیان»، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران: امیرکبیر، ص ۲۳۷-۲۳۶؛ دیوید مورگان، (۱۳۸۶)، *ایران در قرون وسطی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو، ص ۳۳.

تبارسازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ تردیدها و تشکیک‌ها ۵۷

راستای ضرورت‌های سیاسی روز، مطرح و بیشتر از آن هیچ خبری از این تبار نبوده است.^۱ در خصوص طاهریان نیز بایستی گفت که ظاهراً در عهد اعقاب طاهر، برایش نسب ساخته شد که البته این اقدام در آن زمان‌ها امر مرسوم بوده است.^۲

تبار زیاریان چنانچه پیشتر اشاره گردید ظاهراً از دوره قابوس مطرح شده که خود حکایت از مقتضیات سیاسی روز و احتمالاً تأکید و توصیه روشنفکران پیرامونی‌شان — از جمله خود بیرونی — برای تقویت مشروعیت و در نتیجه تحکیم قدرت در کشاکش‌های شدید سیاسی قرن چهارم هجری دارد.^۳ در خصوص تبار آل زیار پیشتر از آثار الباقیه در هیچ منبع تاریخی مطلبی ذکر نشده است که این امر خود می‌تواند بر جعلی و ساختگی بودن آن دلالت داشته باشد.

۳. تأکید بر ارزش «حسب» در متون اندرزنامه‌ای

خودنمایی «حسب» و «لیاقت» به عنوان معیار فضیلت در فرهنگ سیاسی ایران در کنار «نسب» و از همه مهمتر اصل نبودن نسب، قبل از هر انتقادی نسبت به مقوله تبار مطرح بود که خود از اهمیت و جایگاه آن در اذهان عمومی می‌کاست. در متون اندرزنامه‌ای سده‌های میانه ایران اسلامی توانایی‌ها و ارزش انسان‌ها بیشتر با واژگان «حسب» یعنی شرافت حاصل از تلاش و افتخارات یک فرد و «نسب» یعنی تاثیر اصل و نژاد بر شرایط فرد توصیف شده است. به‌رغم اعتراف بدین امر که عوامل زیست‌شناختی یا توارث در توانایی و شایستگی انسان‌ها موثر است؛ لیکن تاثیر توارث، مستقیم و پایدار پنداشته نمی‌شد؛^۴ چنانچه جاحظ در قرن سوم هجری گفته است هر یونانی فیلسوف نمی‌شود و هر چینی صنعتگر برجسته‌ای نیست.^۵

۱. ابراهیم باستانی پاریزی، (۱۳۷۷)، یعقوب لیث، تهران: علم، ص ۱۳۶.

۲. تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۴۹۷.

۳. نک: تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۳۰.

۴. روی پرویز متحده، (۱۳۸۸)، اوضاع اجتماعی در دوره آل بویه، ترجمه محمدرضا مصباحی و علی یحیایی، مشهد: خانه آبی، ص ۱۱۱-۱۱۰.

۵. جاحظ، (۲۰۰۲)، رسائل الجاحظ، الرسائل السیاسیه، بیروت: دار مکتبه الهلال، ص ۵۱۱.

لذا بی‌علت نیست که تنوخی (۳۲۷-۳۸۴ق)؛ قاضی در خدمت بویه‌یان، با ذکر عبارتی مشهور از فردی عرب که «نسب من از خودم شروع می‌شود و نسب تو به تو تمام می‌شود»^۱ بر این نکته تصریح دارد که انسانی با پیشینه پست لیکن کامیاب‌تر، بر کسی که صرفاً شرافت موروثی دارد، برتر است که خود از روح زمانه و بینش سیاسی روز در دل این سده‌ها حکایت دارد. وی ضمناً این احساس را از پدر خود چنین نقل می‌کند که تهی دستی نیاکان انسان دلیل بر شرمساری او نیست، انسان باید خود فاضل و شایسته باشد.^۲

عبارت وزین مسعودی - مورخ قرون سوم و چهارم قمری - خود بر تردیدهای جدی بر ارزش «نسب» در اذهان عمومی عصر از یک سو و نیز بر وظایف و تکالیف صاحب تبار از دیگر سو تأکید دارد: «انسان نجیب‌زاده و با اصل و نسب، نباید در انجام کارهایی که برابر نسب اوست، کوتاهی کند و صرفاً به شرافت پدران خود بنازد. به راستی شرافت نسب، انسان را بر آن می‌دارد که سنجیده‌تر رفتار کند و این سنجیدگی کردار برای انسان اصیل مناسب‌تر است»^۳ وی آنگاه چنین نتیجه می‌گیرد که «بیشتر ممدوحان را به سبب اعمالشان و نه به جهت نسبشان، مدح کرده اند».^۴

عبارت ارزشمند قابوسنامه در خصوص برتری «گوهر تن» یعنی شرافت در عقل و ادب، بر «گوهر اصل» یا نسب و نژاد نیز موید این تفکر سیاسی سده‌های میانه، مبنی بر فضیلت حسب بر نسب است.^۵ عنصرالمعالی در باب ششم این اثر ماندگار قرن پنجم

۱. ابوعلی محسن تنوخی، (۱۳۹۱/۱۹۷۱ق)، *نشوارالمحاضره*، ج ۱، مصحح عبود الشالجي، بیروت: بی‌نا، ص ۱۱۱.

۲. ابوعلی محسن تنوخی، (۲۵۳۵)، *فرج بعد از شدت*، ترجمه حسن بن اسعد دهستانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ص ۲۲۳-۲۲۲؛ اشعاری از تنوخی مبنی بر ذم «نسب» و فضیلت «حسب» ثبت شده است که خود بیش از پیش بر رسوخ این تفکر - حداقل در لایه‌هایی از اجتماع این دوره - صحه می‌گذارد:

آبرویت زهنر جو که هنر/ بهتر از خال و عم و ام و اب است - *فرج بعد از شدت*، ص ۴۴۵.

۳. مسعودی، (۱۳۷۴)، *مروج الذهب*، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۴۱۷.

۴. همان.

۵. ادبیات نظم این دوره نیز بر این امر تصریح دارد؛ چنانچه فرخی آورده است که: مرد را اول بزرگی نفس باید پس نسب. فرخی سیستانی، (۱۳۷۱)، *دیوان/شعار*، تهران: زوار، ص ۱۰۸.

تبارسازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ تردیدها و تشکیک‌ها ۵۹

هجری و در نصیحت به فرزندش گیلانشاه چنین می‌آورد: «بدان ای پسر!... گوهر تن از گوهر اصل بهتر، چنانکه گفته‌اند: (الشرف بالعقل و الادب لا بالاصل و التَّسَبُّب)»^۱ حتی در خصوص بیرونی و به رغم دفاع تمام عیار او از تبار آل زیار و حکومت‌های همسو با او، می‌توان این امر را صادق دانست. یاقوت به شعری از بیرونی با این مفهوم اشاره دارد که پدر خود را نمی‌شناسد، چه رسد به آن که نیایش را بشناسد.^۲ این شعر اگر چه خود می‌تواند از تواضع این اندیشمند شهیر ایرانی حکایت داشته باشد، لیکن از منظر دیگر می‌تواند تحقیر نسب در مقابل لیاقت و حسب، تعبیر و تفسیر شود. به خصوص آن که این دانشمند پرتلاش ایرانی همه فضیلت‌های خود را حاصل لیاقت و تلاش می‌دانسته و شاید معیار فضیلت دانستن نسب را نوعی توهین به خود و مقام انسانیت تلقی می‌نمود.^۳ از سوی دیگر، بایستی معترف بود که انتساب به بزرگان و چهره‌های برجسته تاریخ، نه صرفاً امتیاز که خود تعهدآور بوده است. زیرا اندیشه سیاسی روز حتی در صورت اعتباربخشی به مساله نسب، تبار انسان را در سنجش توانایی‌های او و میزان دنباله روی از شیوه زندگی نیاکان معیار قرار می‌داد؛ چنانچه بیهقی ضمن آن که نسب را پیرایه روی حسب می‌داند،^۴ بدین امر تصریح دارد که «هر کس آن کند که از اصل و گوهر وی سزد»^۵ و یا سنایی متذکر می‌شود که «کسی را کو نسب پاکیزه باشد/ به فعل اندر نیارد زود زشتی».^۶ لذا رسوخ این تفکر در جامعه ایرانی، موجب می‌شد تا انسانی که نیاکانش استعداد‌های بی‌شمار و مقامی والا داشته‌اند، از این که دستمایه نیاکانش در پی کارهای او از بین برود، نگرانی دائمی داشته باشد.^۷ ضمناً به خوبی بر این امر وقوف داشتند که صرف

۱. قابوس نامه، ص ۲۲۹.

۲. نک: معجم‌الادباء، ج ۵، ص ۲۳۳۵.

۳. و در عین حال شاید بیانگر رفتار دو گانه یا پارادوکسیکال بیرونی در این خصوص باشد.

۴. بیهقی، (۱۳۷۴)، تاریخ بیهقی، ج ۲، تصحیح خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب، ص ۶۳۵.

۵. همان، ج ۱، ص ۲۲۵.

۶. سنایی غزنوی، (۱۳۹۰)، دیوان/شعار، تهران: مولف، ص ۴۸۷.

۷. این نگرانی ظاهراً بی‌جا نبوده؛ زیرا در منابع این دوره، نیش و کنایه‌های فراوانی پیرامون آن مطرح بوده است. به طور مثال تنوخی به نقل از سقراط آورده است که «نسب من مایه ننگ و عار است و تو مایه ننگ و عار نژادت هستی»؛ نشوارالمحاضر، ج ۱، ص ۱۱۳.

انتساب، اهمیت نداشته و زنده کرده افتخارات نیاکان، میزان و معیار سنجش ارزش رفتار و عملکردهای آنان خواهد بود.^۱ به عنوان نمونه و در تصدیق این امر، انتظار از آل بویه آن بود که تعادل پایدار عصر از یاد رفته بهرام گور را که خود را بدان منتسب می‌کردند، در ایران اعاده کنند که البته بدین مهم توفیق نیافتند.^۲

۴. تضادها و شکاف‌های تاریخی

وجود تضاد و یا شکاف‌های تاریخی در سلسله نسب حکومت‌های قرون میانه تاریخ ایران، یکی دیگر از وجوه تردیدهایی بوده است که نسبت به صحت تبارنامه آنان مطرح می‌شود. سرگذشت بسیاری از این خاندان‌ها مشخص نبوده و از همه مهم‌تر سند معتبری در خصوص تبار آنان و انتساب به دوره باستانی وجود ندارد. لذا بی‌علت نیست که شاعر به خشم آمده عرب و به نقل از مسعودی، با ذکر این عبارت پر مفهوم که تمام ده نشینان مدعی نسب داشتن با کسری هستند، پس کدامشان نبطی‌اند؟^۳ نسب نامه‌های موجود را به سخره و طعنه می‌گیرد. این امر البته خود حکایت از رواج نسب‌سازی در فرهنگ سیاسی جامعه این دوره، از یکسو و البته تردیدهای جدی، به لحاظ سندیت و اعتبار تاریخی نسبت به تبارنامه‌های موجود از دیگر سو دارد.

در خصوص نسب آل بویه، دو تن از نویسندگان معروف به دلیل شکاف‌های تاریخی درباره این نسب‌ها تردید و آن را باطل شمرده‌اند.^۴ نخست بایستی از بیرونی نام برد که ضمن رد تبار بویه‌یان و اراجیف و اباطیل خواندن نوشته‌های مورخان و نویسندگان،

۱. *اوضاع اجتماعی در دوره آل بویه*، ص ۱۱۳؛ البته بایستی معترف بود که شخصیت‌هایی چون یعقوب لیث در بسیاری از جهات - خصوصاً از نظر اخلاقی و رعایت موازین انسانیت - بر اجدادی که بدانان تفاخر می‌کردند، برتری داشتند؛ ولی چه می‌توان کرد که نسب بردن از یک چهره برجسته باستانی از ملزومات حکومتی و امری اجتناب‌ناپذیر در بینش سیاسی روز بوده است؛ یعقوب لیث، ص ۱۳۷.

۲. زرین کوب، (۱۳۶۷)، *تاریخ مردم ایران*، تهران: امیرکبیر، ص ۴۱۷.

۳. مسعودی، (۱۳۶۵)، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۳۹.

۴. البته حتی استهزاء ابن مسکویه - مورخ دربار آل بویه - در نقد رکن الدوله و با ذکر این عبارت که «...زیرا که از خاندان پادشاهان نبود»؛ نیز پیشتر از نقد بیرونی و ابن خلدون، از این منظر قابل تفسیر است؛ مسکویه رازی، (۱۳۷۶)، *تجارب الامم*، ج ۶، ترجمه علینقی منزوی، تهران: توس، ص ۳۳۹.

تبارسازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ تردیدها و تشکیک‌ها ۶۱

تضادهای تاریخی در تبارنامه آنان را چاشنی استدلالش کرده است. وی با مقایسه نوشته‌های صابی و ابومحمد حسن بن علی نانا، اختلاف آن دو را در ذکر برخی از اسامی سلسله نسب بویهیان، سندی بر جعلی بودن تبارنامه بویهیان دانسته و حتی در خصوص ایرانی و یا عرب بودن شخص «بهرام گور» - مرجع تباری بویهیان - نیز تردید جدی وارد ساخت.^۱ وی حتی پیشتر از طرح این مساله، با ذکر این عبارت که «بسا می شود که جمعی را وادار می کنند که دروغ‌هایی بسازند و ممدوح خود را به اصل شریفی نسبت دهند»،^۲ دست به یک مقدمه‌پردازی می‌زند تا زمینه پذیرش استدلالش را فراهم سازد.^۳

چند قرن پس از بیرونی، ابن خلدون نیز به روش تاریخی، در جعلی بودن نسب نامه آل‌بویه استدلال کرده است. به اعتقاد او، بویهیان چنین نسب نامه‌ای را جعل کردند تا بتوانند بر اقوامی که بیرون از سرزمین آنها بودند، حکم برانند: «حقیقت این است که این نسب ساختگی است... اگر نسب ایشان را در دیلم خللی بود نمی‌توانستند این سان بر آن قوم ریاست یابند... پس شکی نیست که این نسبنامه مجعول است».^۴

در خصوص طاهریان نیز اگر چه برخی بر این باورند که نسب واقعی طاهر البته درست معلوم نیست، لیکن در نسب‌نامه‌ای که ظاهراً در عهد اعقاب او برایش ساختند، نژاد او را به بزرگان قدیم ایران رساندند.^۵ بی‌تردید، انتساب آنان به منوچهر اساساً به لحاظ تاریخی، غیر قابل باور بوده که خود سندی بر جعلی بودن تبارنامه تبلیغی از سوی آنان است. زیرا منوچهر نام یکی از مردان داستان‌های افسانه‌ای ایرانی است که شاید چنین کسی بدین اسم و رسم هرگز در این جهان نیامده باشد. حتی اگر هم چنان بیندازیم که منوچهر پسر ایرج

۱. آثارالباقیه، ص ۶۲.

۲. همان، ص ۶۱.

۳. البته بیرونی تنها دلیل متقن برای صحت نسب را «اجماع امت» می‌داند؛ آثارالباقیه، ص ۶۲؛ در آن صورت یک پرسش اساسی در اذهان هر محقق نقش می‌بندد و آن این که تکلیف تاکید او بر صحت نسب ولی نعمتان زیاری و خوارزمشاهی‌اش چه خواهد شد؟؟؟

۴. ابن خلدون، (۱۳۸۸)، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۷۱۱-۷۱۰.

۵. تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۴۹۷.

که در داستان‌ها نام می‌برند، زمانی بوده باشد؛ در چندین هزار سالی که بنا بر داستان‌های ایرانی در میان وی و ظاهر روزگار گذشته است، قطعاً می‌بایست چندین برابر بیست و دو پستی که در کامل‌ترین نسب‌نامه برای طاهریان ذکر شده، آمده و رفته باشند؛ که البته چنین شکاف تاریخی بی‌پاسخ مانده است.^۱

در خصوص انتساب صفاریان و شخص یعقوب لیث به ساسانیان، آنچه مسلم است این است که وی رویگری گمنام از روستای قرنبن بوده و به طور کلی سند معتبری درباره اجداد او وجود ندارد؛ لذا در انتساب او به پادشاهان ساسانی به لحاظ اعتبار تاریخی تردید جدی وجود دارد. شاید نوشته پرمعنای بیهقی در خصوص اجداد او به فهم بهتر ما در این زمینه یاری رساند که «هیچ عجب نیست که یعقوب لیث پسر رویگری بود...».^۲

غزنویان نیز اصالتاً خاندانی ترک با اصل و نسب غلامی بودند. حتی جالب است که بدانیم برخی از شعرا محمود غزنوی را به خاطر داشتن نسب ترکی ستوده‌اند.^۳ لذا حقیقت آن است که تبارنویسان متملق به اشاره سلاطین این سلسله، تبارنامه‌ای برای آنان ساختند تا نسبشان را به پادشاهان باستانی پیوند دهند.^۴

همچنین نسب‌نامه موجود از سلجوقیان را می‌بایست به لحاظ تاریخی، یکی از جعلیات تاریخ به‌شمار آورد. آنان که بیش از هر چیز اوقوز بودن خود را مطرح می‌کردند،^۵ به دلایل سیاسی تبارنامه‌ای جعلی ساختند و خود را به «افراسیاب» - از نسل فریدون پادشاه اسطوره‌ای ایران - منتسب نمودند.^۶ در این میان، گویا کاشغری و اثر او یعنی لغات التترک نقش اصلی را در این جعل و تحریف تاریخ، ایفاء کرده است. نخست آن که وی در روایات افسانه‌ای ترک‌ها، قهرمانان جنگ‌های تورانیان را به مرتبه فرمانروایان ترک‌ها

۱. سعید نفیسی، (۱۳۸۶)، تاریخ خاندان طاهری، به اهتمام عبدالکریم جریزه دار، تهران: اساطیر، ص ۴۲-۴۱.

۲. تاریخ بیهقی، ص ۵۱۶.

۳. همان.

۴. ک.آ. باسورث، (۱۳۶۲)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ص ۳۸.

۵. کلود کاهن، (۱۳۸۵)، «برآمدن سلجوقیان» ترکان در ایران، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران: مولی، ص ۱۰.

۶. بارتولد، (۱۳۷۶)، تاریخ ترکهای آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس، ص ۱۲۵.

تبارسازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ تردیدها و تشکیک‌ها ۶۳

ارتقاء داد و بدین ترتیب باورهای سنتی ترکی را با تاریخ ایران سازگار کرد.^۱ سپس در اقدامی عجیب‌تر، قهرمان تصنیف‌های ترکی، «آلپ ارتنکا» را با نامی اسطوره‌ای یعنی «افراسیاب» یکی دانسته است؛ نامگذاری که هیچ ریشه و خصلت ترکی ندارد. چنانچه آورده است: «الب ارتنکا الدیمو / آیا افراسیاب پادشاه درگذشت؟»^۲

ضمناً نوشتارهای پارادوکسیکال یا متعارض در آثار مورخان نیز خود می‌تواند در نقد نسب حکومت‌ها و تردید جدی نسبت به روایت‌های موجود یاری‌گر باشد. مثلاً بیرونی به دفاع محکمی از نسب زیاریان می‌پردازد و در عین حال نسب دیگر حکومت‌ها را با ادله‌هایی، ساختگی می‌پندارد. این تعارض‌ها خود می‌تواند مبین تردیدهای جدی از منابع تاریخ‌نگاری و در خصوص تبار حکومت‌ها باشد.^۳

نتیجه آن که گسست و شکاف تاریخی، وجود روایت‌های مختلف، آشفتگی‌های بسیار و نیز تضاد در ضبط نام‌های سلسله‌انساب می‌تواند از دلایل تردید و در نهایت اثبات جعلی بودن تبارنامه‌های تبلیغی باشد؛ چنانچه غالب تبارنامه‌های این دوره با چنین مساله‌ای روبه‌رو هستند.^۴

۵. کاربردهای سیاسی

رویکرد سیاسی به مقوله تبار، توسط حکومت‌های سده‌های میانه تاریخ ایران نیز ذاتاً موجب ایجاد تردید و تشکیک نسبت به اعتبار و صحت نسب مورد طرح بوده است. سیاست تبارسازی آنان در حقیقت می‌تواند در راستای کسب مشروعیت، پیشبرد منافع سیاسی و تحکیم قدرت تفسیر و تعبیر شود.^۵ فرهنگ سیاسی جامعه ایرانی مبنی بر تجانس و سنخیت آرمانی از طریق «تبار مشترک»، رابطه منطقی بین «اقتدار» و «منزلت و اعتبار تبار» و تداعی عظمت باستانی^۶ موجب می‌شد تا بسیاری از سلاله‌های ایرانی، سیاست

۱. همان، ص ۱۰۳.

۲. محمود کاشغری، (۱۳۸۹)، *دیوان لغات‌الترک*، ترجمه حسین محمدزاده صدیق، تبریز: اختر، ص ۱۰۱.

۳. نک: *آثار الباقیه*، ص ۶۴-۶۱.

۴. نک: «نسب و نسب‌سازی»، ص ۲۸-۲۳.

۵. همان، ص ۳۵-۴۷.

۶. *تبارگرایی در سلاله‌های ایرانی*، ص ۵۴، ۵۷.

تبارسازی را در سرلوحه کار خود قرار دهند.^۱ به همین علت، نسب‌های مورد تبلیغ توسط آنان به لحاظ اعتبار، محل تامل بسیار بوده و در حقیقت بیانگر نگاه ابزاری آنان نسبت به مقوله «نسب» در این دوره است.

حکومت‌های این مقطع از تاریخ ایران، داشتن نسب شریف و انتساب به دودمان‌های مقبول و فره‌مند گذشته را یکی از ملزومات اساسی آن می‌دانستند.^۲ لذا اهداف سیاسی آنان در ریشه‌دار و اصیل نشان دادن گذشته، خود حکایت از جعل نسب و در نتیجه، تردیدهای جدی پیرامون آن دارد. علاوه بر این، تلاش ایرانیان جهت بازبایی هویت خود با تکیه بر عناصر فرهنگی پیش از اسلام و تفاخر به اصالت نسب و نژاد ایرانی بیش از پیش بر این شبهه دامن می‌زند.^۳ با نگاهی به کاربرد و فوائد سیاسی چنین اقدامی بدون شک نکته‌ای که کمتر محلی از اعراب داشته، استناد و اعتبار چنین انتساب‌هایی بوده است که خود بر فرض ما صحه می‌گذارد.

نتیجه آن که خاندان‌های حکومت‌گر در راستای کسب مشروعیت و وجهه سیاسی در نزد افکار عمومی، کوشش دامنه‌داری را در ارائه نسب فاخر و ممتاز به کار بستند که خود از اعتبار و سندیت پیشینه‌شان به شدت می‌کاهد. در اثبات این مدعا می‌توان به جعل و نشر آگاهانه چنین دعاوی در درجه نخست، توسط خود آنان اشاره کرد که در حقیقت با دستاویز قرار دادن سنت‌ها و هنجارهای اجتماعی، خواست‌های شخصی خود را عملی می‌کردند. لذا قراردادن مساله تبار به عنوان یکی از معیارهای مشروعیت از این ترفند اندیشی جدا نیست.^۴

۱. ذبیح الله صفا، (۱۳۳۹)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۲، تهران: ابن سینا، ص ۹۶.

۲. یعقوب لیث، ص ۱۳۶؛ «نگاهی به مساله تبار»، ص ۶۰۵.

۳. جهت نمونه‌ها نک: ابوالفرج اصفهانی، (۱۴۰۶)، *الأغانی*، ج ۴، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ص ۵۴۶؛ *معجم‌الادباء*، ج ۵، ص ۱۲۹-۱۲۸؛ حمید بهرامی احمدی، «شعوبیه و تاثیرات آن در سیاست و ادب ایران و جهان اسلام»، *مجله پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)*، ش ۱۸، ۱۹، ۱۳۸۲، ص ۱۵۰-۱۴۸.

۴. نک: مک آیور، (۱۳۴۹)، *جامعه و حکومت*، ترجمه ابراهیم علی کنی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۴۸۹-۵۰۲؛ مصطفی رحیمی، (۱۳۶۹)، *تراژدی قدرت در شاهنامه*، تهران: نیلوفر، ص ۱۱.

نتیجه

تاریخ ایران سده‌های میانه اسلامی، اثبات سیاست تبارسازی به عنوان یکی از دغدغه‌های اساسی حکومت‌ها در راستای تامین منافع سیاسی است. لیکن شواهد تاریخی از عدم تعمیق آن در منظومه فکری جامعه و در نهایت، خود بر جعلی و نامعتبر بودن تبارنامه‌های موجود از حکومت‌های این دوره حکایت دارد. در این میان تاریخ‌نگاری وابسته و در خدمت قدرت، نخستین تردیدی است که بر نسب‌نامه‌های مورد تبلیغ حکومت‌ها و پیرامون اعتبار آنان وارد می‌سازد. آنگاه بایستی به جعل نسب و یا اساساً طرح مقوله نسب در یک مقطع خاصی از عمر سلسله‌ها اشاره کرد که بر نگاه ابزاری حکومت‌ها و در نتیجه، تعقیب اهداف سیاسی روز از مساله تبار اشاره داشته و خود می‌تواند از اعتبار و اصالت تبارنامه‌ها به شدت بکاهد. در کنار همه این نشانه‌های تردید و تشکیک، ترجیح حسب و لیاقت بر نسب و نژاد در کتب اندیشه‌ای قرون میانه می‌تواند نوعی واکنش و در حقیقت ارائه تردیدهای جدی پیرامون نسب حکومت‌ها تلقی شود. علاوه بر این، تضادها و شکاف‌های تاریخی پیرامون تبار حکومت‌ها، بیش از پیش بر این تردیدها می‌افزاید. حاصل سخن آن که پیوند تباری حکومت‌های این دوره با دوره باستانی، به هیچ وجه مدلل و در خور اثبات نبوده و این امر صرفاً از منظر کاربردهای سیاسی و رفتاری تظاهرگونه قابل تفسیر است.

فهرست منابع و مآخذ

- آبور، مک، (۱۳۴۹)، جامعه و حکومت، ترجمه ابراهیم علی کنی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۸۸)، تاریخ، ج ۳، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن طقطقی، محمدبن علی، (۱۳۶۰)، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اسکات میثی، جولی، (۱۳۹۱)، تاریخ نگاری فارسی، ترجمه محمد دهقانی، تهران: ماهی.
- اصفهانی، ابوالفرج، (۱۴۰۶)، الأغانی، ج ۴، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- اقبال آشتیانی، عباس، (۱۳۸۲)، «شمس المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری»، مجموعه مقالات، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: دنیای کتاب.
- بارتولد، و. و. (۱۳۷۶)، تاریخ ترکهای آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران: توس.
- باستانی پاریزی، ابراهیم، (۱۳۷۷)، یعقوب لیث، تهران: علم.
- باسورث، ک. ا. (۱۳۶۲)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- براون، ادوارد، (۱۳۷۳)، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه فتح الله مجتبابی، تهران: مروارید.
- بهرامی احمدی، حمید، «شعوبیه و تأثیرات آن در سیاست و ادب ایران و جهان اسلام»، مجله پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)، ش ۱۸، ۱۹، ۱۳۸۲، ص ۱۶۲-۱۳۵.
- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۵۲)، ترجمه آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران: ابن سینا.
- _____، (بی تا)، التفهیم، به کوشش جلال الدین همایی، تهران: انجمن آثار ملی.
- بیهقی، ابوالفضل محمد، (۱۳۷۴)، تاریخ بیهقی، تصحیح خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.
- تنوخی، ابوعلی محسن، (۲۵۳۵)، فرج بعد از شدت، ترجمه حسن بن اسعد دهستانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- _____، (۱۳۹۱/۱۹۷۱ ق)، نشوارالمحاضره و اخبار المذاکره، ج ۱، مصحح عبود الشالجبی، بیروت: بی نا.
- ثعالبی، ابومنصور، (۱۴۲۰)، یتیمه الدهر، ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- جاحظ، ابوعثمان عمر، (۲۰۰۲)، رسائل الجاحظ، الرسائل السياسیه، بیروت: دار مکتبه الهلال.
- حموی، یاقوت بن عبدالله، (۱۹۹۳)، معجم الادباء، ج ۵، به کوشش احسان عباس، بیروت: دارالغرب الاسلامیه.
- خواندمیر، غیاث الدین، (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب السیر، ج ۲، تهران: خیام.
- دلریش، بشری، (۱۳۷۴)، «تبارگرایی در سلاله های ایرانی بعد از اسلام»، فصلنامه هستی، ۱۳۷۴، ص ۴۶-۶۵.

تبارسازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ تردیدها و تشکیک‌ها ۶۷

- رجیبی، پرویز، (۱۳۸۵)، *سده‌های گمشده*، ج ۳، تهران: پژواک کیوان.
- رحیملو، یوسف، «نگاهی به مساله تبار در خاندان‌های پادشاهی ایران»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*، ش ۴۳، ۱۳۶۹، ص ۵۹۴-۶۱۱.
- رحیمی، مصطفی، (۱۳۶۹)، *ترازوی قدرت در شاهنامه*، تهران: نیلوفر.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۱)، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر.
- _____، (۱۳۸۱)، *تاریخ در ترازو*، تهران: امیرکبیر.
- _____، (۱۳۶۷)، *تاریخ مردم ایران*، تهران: امیرکبیر.
- سنایی غزنوی، ابومجد، (۱۳۹۰)، *دیوان اشعار*، تصحیح علی محمد صابری و همکاران، تهران: مولف.
- شعبانی، امامعلی و زارعی، علی، «نسب و نسب‌سازی در سده‌های میانه تاریخ ایران؛ دلایل و زمینه‌ها»، *فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی*، س ۴، ش ۱۴، ۱۳۹۱، ص ۲۱-۵۲.
- صفا، ذبیح الله، (۱۳۳۹)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۲، تهران: ابن سینا.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر، (۱۳۸۳)، *قابوس نامه*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
- فرای، ریچارد، (۱۳۸۷)، «سامانیان»، *تاریخ ایران کمبریج*، ج ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- فرخی سیستانی، ابوالحسن علی، (۱۳۷۱)، *دیوان اشعار*، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.
- فقیهی، علی اصغر، (۱۳۶۵)، *آل بویه و اوضاع زمان ایشان*، تهران: صبا.
- کاشغری، محمود، (۱۳۸۹)، *دیوان لغات‌الترک*، ترجمه حسین محمدزاده صدیق، تبریز: اختر.
- کاهن، کلود، (۱۳۸۵)، «برآمدن سلجوقیان» *ترکان در ایران*، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران: مولی.
- کرامتی، یونس، (۱۳۸۳)، «ابوریحان بیرونی»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۳، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- کرمر، جونل، (۱۳۷۵)، *احیای فرهنگی در عهد آل بویه*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران: نشر دانشگاهی.
- متحده، روی پرویز، (۱۳۸۸)، *اوضاع اجتماعی در دوره آل بویه*، ترجمه محمدرضا مصباحی و علی یحیایی، مشهد: خانه آبی.
- مرعشی، میرظهیرالدین، (۱۳۴۵)، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، تصحیح محمد حسین تسبیحی، تهران: شرق.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۸۷)، *تاریخ گزیده*، به‌کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، ابوالحسن علی، (۱۳۶۵)، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____، (۱۳۷۴)، *مروج الذهب*، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مسکویه رازی، ابوعلی، (۱۳۷۶)، *تجارب الامم*، ج ۶، ترجمه علینقی منزوی، تهران: توس.
- ممتحن، حسینعلی، (۱۳۷۱)، *قرمطیان*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

۶۸ مطالعات تاریخ فرهنگی، شماره ۱۹

- مورگان، دیوید، (۱۳۸۶)، *ایران در قرون وسطی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- ناصری راد، مصطفی، *باورهای سیاسی در تاریخ ایران*، به راهنمایی دکتر الهیار خلعتبری، پایان نامه دکتری، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۴.
- نفیسی، سعید، (۱۳۸۶)، *تاریخ خاندان طاهری*، به کوشش عبدالکریم جریزه دار، تهران: اساطیر.